

بیان وادی استغنا

بعد ازین وادی استغنا بود
نه درو دعوی و نه معنی بود
می جهد از بی نیازی صرصری
می زند بر هم به یک دم کشوری
هفت دریا یک شمر اینجا بود
هفت اخگر یک شرر اینجا بود
هشت جنت نیز اینجا مرده ایست
هفت دوزخ همچو یخ افسرده ایست
هست موری را هم اینجا ای عجب
هر نفس صد پیل اجری بی سبب
تا کلاهی را شود پر، حوصله
کس نماند زنده در صد قافله
صد هزاران سبز پوش از غم بسوخت
تا که آدم را چراغی برفروخت
صد هزاران جسم خالی شد ز روح
تا درین حضرت دروگر گشت نوح
صد هزاران پشه در لشگر فتاد
تا براهیم از میان با سرفتاد
صد هزاران طفل سر ببریده گشت
تا کلیم الله صاحب دیده گشت
صد هزاران خلق در زنار شد
تا که عیسی محرم اسرار شد
صد هزاران جان و دل تاراج یافت
تا محمد یک شبی معراج یافت
قدر نه نو دارد اینجا نه کهن
خواه اینجا هیچ کن خواهی مکن
گر جهانی دل کبابی دیده ای
همچنان دانم که خوابی دیده ای
گر درین دریا هزاران جان فتاد
شب نمی در بحر بی پایان فتاد
گر فروشد صد هزاران سر بخواب
ذره ای با سایه ای شد ز آفتاب
گر بریخت افلاک و انجم لخت لخت
در جهان کم گیر برگی از درخت
گر ز ماهی در عدم شد تا به ماه
پای مور لنگ شد در قعر چاه
گر دو عالم شد همه یک بارنیست
در زمین ریگی همان انگار نیست
گر نماند از دیو وز مردم اثر
از سرب یک قطره باران در گذر
گر بریخت این جمله تنها به خاک
موی حیوانی اگر نبود چه باک
گر شد اینجا جزو و کل کلی تباه
کم شد از روی زمین یک برگ کاه
گر به یک ره گشت این نه طشت گم
قطره ای در هشت دریا گشت گم